



بعضی در اطراف کتاب تاریخ فلسفه اسلامی

(۲)

پیش گفتار ص ۱۴ «و احکام متشابهه یا مخالف صریح عقل» از حرف (باء) در این عبارات که مفهوم آن یا: تبیین و توضیح متشابهه به خلاف عقل و یا تقسیم احکام به متشابهه و مخالف صریح عقل است چنین فهمیده میشود که خدای نخواستہ یا متشابهات قرآن در احکام مخالف صریح عقل است و یا گذشته از متشابهات دسته‌ای دیگر از احکام در قرآن وجود دارد که دارای این صفت و خلاف عقل است، و حال آنکه این احتمال ناممکن نه یکی از معانی متشابهات است و نه امکان وجود حکمی خلاف عقل در قرآن کریم و البته مسلم است که این نارسائی و تخلیط از ناحیه التقاط الفاظ است و مترجم فاضل از اعتقاد به چنین مفهومی بدور و منزہ ...

پیش گفتار ص ۲۲ مترجم محترم «چون نسبت همه اعراض به یکدیگر نسبت تباین است، چه هیچ یک در حد آن دیگری موجود نیست، پس اگر حالت یا صفتی در بیش از یکی از اعراض یا اجناس عالیہ موجود باشد، ناچار آن عرض، عارض وجود است مانند وحدت و کثرت و امکان و وجوب و فعل . . . الخ» اگر از لفظ تباین با تباین منطقی از (نسب اربع) اراده شده باشد، باید گفت لفظ تباین در این مورد صحیح نیست و نسبت همه اعراض نیز اگر چه در حد هم نیستند از نوع نسبت‌های دیگر است، مانند تماثل و تخالف و تضاد و احیاناً تباین و نسبت‌های غیر آن مگر اینکه از این لفظ اراده معنی لغوی و اختلاف صرف گردیده باشند معنی اصطلاحی منطقی، و همچنین است جمله «ناچار آن عرض عارض وجود است» زیرا عرض از

* آقای استاد سید کریم امیری فیروز کوهی . از شاعران و ادیبان طراز اول کشور .

عوارض مخصوص ماهیات است و ماهیت است که معروض عرض واقع میشود و نه وجود...
 پیش گفتار صفحه ۲۶ گویا از عبارت «مراحل گوناگون هستی تا تنصیف صورت
 حلقوی جسم بشری که مورد تفسیر مترجم فاضل قرار گرفته است» مراد اثبات صور مجرد
 عقلانی ماهیات در عالم مثال یا برزخ نزولی است ولی عبارات کتاب در شرح این مفهوم
 نارسا است و تمثیل این نظر به جسم حلقوی و ثبوت آن در ذهن و لواینکه ذهن آنرا به دو
 نیم دایره تقسیم کرده باشد درست نیست، زیرا ذهن همچنانکه قادر است صورت حلقوی
 دایره را در ظرف خود قرار دهد، همچنان میتواند صورت تقسیمی و دو نیم دایره آن را نیز
 مجسم و محفوظ نگه دارد و بقای صورت اول در ظرف ذهن ملازمه ای با عدم فرض و یا عدم
 بقای صورت دوم ندارد، زیرا که ذهن آدمی قادر است که انواع صور خارجی را با هم تألیف
 دهد و بر سبیل توارد هر یک از آنها را مجرداً یا مولفاً در کنار هم قرار دهد، الا اینکه تصور
 آن صور بر سبیل ورود یکی بردیگری است نه بر سبیل جمع و اتحاد، به جز در مقام تألیف
 آنها در غیر متناقض و اکثر اعداد . . .

پیش گفتار ص ۲۷ «چون انسان موجودی است خود آگاه و در مقام علم نشسته .
 پس هستی او همان علم ذاتی اوست»، ذاتی منطقی آن است که مذوت ذات و محدود حد آن
 بوده باشد و چون علم چنین نیست و بنا به تحقیق صحیح از مقوله کیف نفسانی است ،
 نمیتواند ذاتی انسان باشد، و از همین جا است که از علم نفس بخود و آگاهی آدمی از وجود
 خویش، به علم حضوری تعبیر کرده و آنچه را که انسان از طریق اکتساب از خارج می آموزد
 و بدست می آورد، علم حصولی نامیده اند، چون تدریجی الحصول است و متوقف بر حصول
 صورت شینی نزد ذهن یا عقل . . .

پیش گفتار ص ۲۷ «اگر قبول کنیم تمام مدرکات حتی در مقام احساس از ساده و
 قانون های مادی مجرد است و غیر قابل تعدد و تغییر میباشد ، ناچار باید بپذیریم در
 شرائط خاصی که احساس و علم مفروض حاصل میشود، نفس عالم از طریق ارتباط با عالم
 مثال به آن علم مفروض رسیده است. بعبارت دیگر نفس در هر تطورات جسم
 بر صور مثالی عالم مثال اشراف می یابد و از آن صور به اشراق فائز میگردد» مدرکات
 حسی نمیتواند از ماده و قوانین آن مجرد باشد، و هر چند که نفس در مقام مجرد و بساطت
 خود به نحو کلیت و اضمار دارای همه این قوی به امکان ذاتی میباشد، لکن جمیع مدرکات
 حسی و فعلیت هر یک از قوی را از طریق آلات و اسباب طبیعی که جزئی از جسم و قهر آمادی
 و غیر مجردند، ادراک یا اکتساب مینماید، و همین آلات و قوی نیز بعضی قابلیت تعدد و
 تغیر و شدت و ضعف و سایر اضافات را دارند، چنانکه به حس و عیان درمی یابیم که همه این
 آلات و ادوات نفس در عین بقای وحدت شخصی دائماً در تغیر و تبدلند و بعضی دیگر همیشه

در مقام پیشی و کمی و شدت و ضعف، و ارتباط نفس با علم نیز بوسیله همین قوی و اسباب مادی که چشم و گوش و زبان در تعداد آنها است برای انسان حاصل میشود، و آن علمی که بقول مترجم محترم بنا به اشراف به صور مثالی عالم مثال یا خیال منفصل بدست می‌آید، علمی است مخصوص به کاملان و اولیاء و انبیای الهی یا بطریق وحی و افاضه و الهام و یا اکتشاف از لوح محفوظ و یا بقول حکماء اتصال به عقل فعال و این غیر از آن علم عامی است که تحصیل آن مشترک بین همه آدمیان و محصول کسب و اکتساب و حصول صورت آن نزد ذهن ایشان است ...

پیش گفتار ص ۲۷ «اگر فی المثل بیندیشیم که مجموع زوایای هر مثلث دو قائمه است یا طرز اتصال اتم‌ها در بعضی از اجسام آلی حلقوی و در بعضی زنجیری است، یا اگر دایره‌ای به شعاعی مفروض تصور کنیم، هیچ‌یک از این مفاهیم و تصورات متعدد نیست، بل که هر یک حقیقتی است ثابت که بر چندین فکر خطور کرده است، چشم یک منظره را دیده است» ظاهر آن غرض مترجم این است که حقیقت و تشخیص یک شیئی واحد به اعتبار تعدد حیثیات یا صور مختلف با ادراک هر یک از نواحی مختلف زوایای رویت آن یا اتصاف وی بصفات متعدد، کثرت و چندگونگی نمی‌پذیرد، اما چنین مینماید که عبارات مفید این معنی نیست، زیرا مسلم است که با تغییر جسمی از حلقوی به زنجیری یا بالعکس، و همچنین یک جسم آلی به جسمی تعلیمی همه کس متوجه دوگانگی صوری آنها خواهد شد و هر یک را بنامی دیگر خواهند خواند، مگر اینکه حقیقت و بساطت و ماده اولی آن شیئی مورد لحاظ واقع گردد که در این صورت همه افراد آن صور یا حیثیات را به اصل حقیقی و ساده آن چیز نسبت خواهند داد و حقیقت آنرا یکی خواهند دانست.

پیش گفتار ص ۳۰ «مثلاً کلمات میزان، حساب، صراط، یوم، نهار، برد و سلام و ارض و سماء و جنت و نار، حور و غلمان، فوق و تحت همه دارای معانی حقیقی است نه اعتباری.» از این عبارت دانسته میشود که غرض مترجم دانشمندان است که الفاظ موضوعند برای معانی عام، مثل کلمه میزان که هم ممکن است در مورد آلتی مصنوع برای شیئی ای مادی بکار رود و هم در مورد آلتی طبیعی یعنی ذهن آدمی برای سنجش اشیاء معنوی یا مجردات عقلی، چنانکه، میزان در اشیاء عینی خارجی ترازو است و در سنجش مفاهیم فکری و عقلی، منطقی و در سنجش اشعار و کلمات موزون، عروض. بنا بر این قاعده صحیح؛ اینکه در جمله بعد میگوید «مثلاً کتاب بمعنی اوراق مکتوب و مجله و شیرازه بندی شده و صحافی شده نیست. بل که منظور از آن مرحله‌ای از عالم هستی است» صحیح نیست، زیرا وقتی که ما ملتزم به قول موضوعیت الفاظ جهت معانی عام شدیم دیگر این تقسیم مورد ندارد، بل که باید بدین اعتبار بگوییم همه کتاب ها کتاب است، الا اینکه فردی از آن کتاب کون و

فردی دیگر کتاب الهی و سه دیگر، کتاب شیرازه شده و صحافی شده فلان شاعر یا نویسنده است، دیگر آنکه، باین معنی وضع حقیقی منافی با اعتبار نیست، چون ممکن است وضع و اعتبار هر دو با هم متفق و بریک مفهوم صادق بوده باشند.

متن ص ۱۳ (ترجمه) «حقیقت مشول» ظاهراً این کلمه بمعنی مراد و مقصود مترجم محترم سابقه استعمال ندارد و بجای آن باید (مثال - یا . مثل) آورده میشد . ولی معلوم نیست که این لفظ مورد استعمال ناصر خسرو است یا شخص مترجم . متن ص ۱۵ «اقوام اهل کتاب بالاخص عبارتند از یهودیان، مسیحیان، مسلمانان ، زردشتیان در سایه (اوستا) کم و بیش از این امتیاز برخوردارند.» و حاشیه مربوط بآن در همین صفحه . . .

ذکر زردشتیان در قرآن کریم و اخبار و سنن اسلامی که همه جا بنام مجوس خوانده شده اند، نه به اعتبار کتابشان اوستا است که تا چندین سال پس از اسلام جمع آوری نشده و یا لامحاله نزد مسلمانان صدر اول ناشناخته بود، بل که به اعتبار کثرت و قوت و فنون کار و تجربت و اجتماعشان در سایه یک حکومت بود، که چون همه این جوانب و دقائق مورد عنایت و نظر و نیز محل حاجت مسلمانان در معامله و معاشرت با ایشان بود، رسول اکرم فرمود «سنو ابهم سنته اهل الکتاب» و از همین جا است که آنانرا ملحق به اهل کتاب شناختند و احکام اهل کتاب را تجوزاً برایشان هم جاری ساختند و در کتب فقه به خصوص باب موارث از آنان نیز یاد کردند، عجب اینجاست که علمای متأخر زردشتی از عنوان مجوس سخت ابا و امتناع دارند و مدعیند بر اینکه این عنوان متخذ از نام (مگوش = مغوش) نامی از مغان نواحی جنوب ایران است که رخنه ها در دین زردشت پدید آورد و احکام او را بصورتی که مرضی مغان دیگر و موبدان دیندار نبود تغییر داد . . .

متن ص ۱۸ (ترجمه) «علاوه بر اقوال مربوط به تأملات و نظرات»، کلمه نظرات که رفته رفته جای نظریات را در گفته ها و نوشته ها گرفته و تقریباً عمومیت پیدا کرده است، ابدأ مفید معنایی که مراد و مقصود گویندگان و نویسندگان آن است نیست، و دریافت شنونده و منظور گوینده را اصلاح نمیرساند، زیرا که نظرات جمع (نظره) و نظره مصدر مره و بمعنی یکبار نگاه کردن است و مسلم است که غرض و مطلوب نویسندگان از این کلمه این نیست که بخواهند یکبار نظر کردن به چیزی را برسانند، و آنچه را که میخواهند بگویند، همان نظریات است که بنا به توهم غلط خود آنرا غلط پنداشته و بدین صورت غیر مفید در آورده اند، چرا که نظریات، عبارت است از مجموع هیئت حاصل از نظر بمعنی تفکر و تأمل در چیزی و کیفیت ترکیب آن چنین است که این کلمه وصفی است جانشین موصوف یعنی اولاً عبارتی نظیر (امور یا اعمال نظریه) و اضافه یاء نسبت به آخر (نظر) و هاء تأنیث باعتبار جمع ساخته شده و آنگاه لفظ (نظریه) جمع دیگری (جمع مؤنث سالم) یافته و سپس موصوف آن هر چه بوده محذوف و خود وصف

جانشین آن گردیده است، مثل علوم ادبیه و جمع آن به ادبیات که در گفتن و نوشتن لفظ (علوم) از آن ساقط شده و (ادبیه) صفت علوم بجای آن ثابت و آنگاه به جمع (الفوتاء) درآمده است، و قاعده دیگری نیز در امثال کلمه (ادبیت) جاری است، بدین شرح که اولاً یاء نسبتی به آخر کلمه (ولو مصدر) اضافه می‌کنند و ثانیاً تائمی مصدری بر آن مزید کرده و از نو مصدری دیگر بنامینمایند، مانند، ادب، ادبی، ادبیت، و وضع وضعی، وضعیت و امثالها. و در مصادر مانند، اسناد، اسنادی، اسنادیت یا، علت، علی، علیت، و در بعضی از القاب و صفات همچون، استاذ، استاذی، استاذیت^۱، و این نوع مصدر مکرر ساختگی را در فارسی، مصدر جعلی و در عربی مصدر منحوت می‌گویند، بهر حال (نظریات) که مانند (عملیات) مجموع هیئت حاصل از نظر بمعنی تفکر و تعمق و کیفیت حاصل از اعمالی است محذوف الموصوف بکلی از مقوله و معنی (نظرات) یعنی (نگاه‌ها) جدا است و هر یک از آن دو لفظ مفید معنی خاصی است که اصلاً مناسبتی با آن دیگری ندارد و هر کدام باید بجای خود مورد نظر و استعمال واقع شود، هر گاه در کتب عربی امروز مشاهده کنیم که نوشته‌اند (نظرة حول الكتاب) و یا (نظرة تحقیقة) همگی معادل این عبارت فارسی است که بگوییم، (نگاهی در اطراف کتاب، یا نگاهی تحقیقی) که بکلی با مفهوم مقصود ما از نظریات که مفهومی دیگر دارد مغایر و دوگانه است، و هیچ‌کدام از آنها نمی‌تواند جانشین آن دیگری گردد ...

ص ۱۸ حاشیه متن «تفسیر عرفانی تألیفات» گویا مراد، تأویلات محقق کاشانی است که بنام شیخ اکبر محی‌الدین بچاپ رسیده است، نه تألیفات که ظاهراً چنین کتابی بدین نام شهرت ندارد ...

ص ۱۹ متن «یکی از حکیمان الهی شیعی موسوم به جعفر کشفی» معلوم نشد که غرض از این کشفی همان سید جعفر بابی صاحب فتنه معروف داراب فارس است که تألیفاتی هم بمذاق حضرات شیخیه دارد ولی کمالاتش در آن حد نیست که از او به حکیم الهی تعریف شود، و یا مقصود جعفر کشفی دیگری است که شهرتی ندارد ولی آثاری در حکمت الهی دارد ویرما مکشوف نیست ...

ص ۲۲ «کلمه تأویل یا کلمه تنزیل یک زوج اصطلاح و مفهوم مکمل و مابین را تشکیل میدهد.»

هر چند میبایست که تأویل رجوع به تنزیل کند اما بر حسب اطلاعات متعدد در موارد مختلف چنین نیست که به مرحله (زوجیت اصطلاحی) و یا اتحاد مفهومی رسیده باشند، دیگر اینکه هر گاه نسبت آن دو در زوجیت و یا سمت معیت بجایی منتهی شده باشد، که هر یک مکمل دیگری بوده باشند دیگر چگونه در عین مکمل بودن مابین هم نیز میباشند، در حالی که بینونت مغایر با زوجیت و مکمل بودن منافی با مابینت است ...

۱- کلمه (ستادیت) را در آغانی بجوید و (نظریات) را بمعنی مصطلح در کتب عربی

عصری از جمله مقدمه کتاب (ادب الممتزله) به بینید.